

با همدلان عین القضا

اکبر ثبوت

| ۱۷۵ - ۲۰۴ |

۱۷۵

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

چکیده: کتاب با عین القضا و آیین فرافره ای کتابچه ای است که نگارنده درباره نظرات و اندیشه های خردگرایانه عین القضا همدانی و حقیقت پژوهی و مقابله او با تعصبات دینی و دفاع از حقوق انسان ها و صراحت و شجاعت وی در برابر زورمداران و تزویرپیشگان و خردستیزان نوشت و سخنان همدلانه متفکران و دانشوران پس از او را با آن همراه ساخت و در پایان، برخی از گفتارها و نوشته های استاد علی گلزاده غفوری را که همانندی های متعدد با مجموع احوال و اندیشه های عین القضا دارد بدان افزود. اما ظاهراً این مباحث برای بعضی از پژوهشگران ابهاماتی ایجاد کرد و در شماره ۲۰۸ «آینه پژوهش» نقدی بر آنها نوشته شد. این مقاله برای تکمیل گفتگو و رفع پاره ای ابهامات، نکات تازه ای را در باب طریق عین القضا و خاطراتی علمی از جلسات درس گلزاده غفوری و پیوند آنها با آیین فرافره ای مطرح می کند.

کلیدواژه ها: آیین فرافره ای، عین القضا، گلزاده غفوری، اعلامیه حقوق بشر.

In the Company of the Like-Minded: Reflections on 'Ayn al-Qudāt

Akbar Thubut

Abstract: The booklet *Bā 'Ayn al-Qudāt wa Ā'in-e Farāferqeh'i* ("With 'Ayn al-Qudāt and the Trans-Sectarian Path") presents the author's reflections on the rationalist views of 'Ayn al-Qudāt Hamadani, his pursuit of truth, his confrontation with religious fanaticism, his defense of human rights, and his fearless opposition to tyrants, hypocrites, and enemies of reason. The text also includes sympathetic commentaries from later thinkers and scholars, and concludes with selections from the writings and teachings of Ali Gholzadeh Ghafuri, whose life and thought bear many parallels with those of 'Ayn al-Qudāt. However, the book appeared to raise certain ambiguities for some researchers, prompting a critique in issue no. 208 of *Ayeneh-ye Pazhubesh*. The present article offers clarifications and extends the conversation, introducing new perspectives on the spiritual path of 'Ayn al-Qudāt and sharing intellectual recollections from Gholzadeh Ghafuri's lectures—highlighting their resonance with the trans-sectarian ethos.

Keywords: trans-sectarianism, 'Ayn al-Qudāt, Gholzadeh Ghafuri, Universal Declaration of Human Rights.



پروپوزیشن گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در شماره ۲۰۸ از نشریه ارجمند «آینه پژوهش» گفتاری در معرفی و نقد کتابچه با عین القضاات و آئین فرافرقه‌ای منتشر شد. با سپاس از نگارنده و ناشر محترم، برای تکمیل گفتگو و رفع پاره‌ای ابهامات، نکاتی چند را به نظر پژوهندگان می‌رساند:

الف) ایراد شده است که: گفتار نخست با عنوان «با ارباب قدرت و کارگزاران آنان» پیوندی با موضوع اصلی کتاب و دغدغه آن ندارد.

پاسخ: موضوع اصلی کتاب، به گونه‌ای که در صفحه ۱۵ آمده، از جمله «دفاع از حقوق انسان‌ها و صراحت و شجاعت در برابر زورمداران و تزویرپیشگان و خردستیزان» است که در آثار عین القضاات «می‌توان به وضوح نشان داد». نیز: «سرنوشتی که او با گفته‌ها و نوشته‌هایش برای خویش رقم زد»، مانند آنچه در تخطئه و ریشخندِ دلبستگان به ظواهر فرقه‌ای و سنت‌های قشری و زبانی، و کج‌خوئی‌های ناشی از آن نوشته است.

اما برخی بدون توجه به این سخنان صریح که حاکی از اهتمام این ناچیز به بررسی احوال و آثار عین القضاات در عرصه‌های مختلف است، یگانه موضوع کتاب را پیوند این عارف با آئین فرافرقه‌ای - و نه چیزی جز آن - پنداشته و هرگونه بحث دیگری در رابطه با او را خارج از موضوع شمرده‌اند. درحالی‌که ذکر نام عین القضاات در عنوان کتاب، به معنای گستردگی مطالب مربوط به وی است و ذکر آئین فرافرقه‌ای در آن نیز حاکی از آنکه آئین نامبرده، هم در آثار او به گفتگو نهاده شده است و هم در آثار و اشعار دیگران.

آنچه هم از کتاب شناخت اسلام مورد استناد استاد گلزاده غفوری قرار گرفته و نقل کردم، در حقیقت برای نشان دادنِ فرسنگ‌ها فاصله میان مَدعیاتِ پیشینِ حاکمانِ زمانه او با رفتار آنان پس از دست یافتن به قدرت است - و نزدیک به آنچه عین القضاات در باب چپاولگری‌های حاکمان و کارگزارانشان نگاشته و قدرتمندان را به دلیل عدم اهتمام در ایصال حقوق خلق به آنان، و بلکه تجاوز به حقوق آنان، نکوهش کرده است.

ب) در مورد شادروان استاد گلزاده غفوری و پیوند وی با عین القضاات، توجه به مجموع احوال و اندیشه‌های این دو - و نه تنها آئین فرافرقه‌ای - همانندی‌های متعدد این دو را آشکار می‌کند؛ گذشته از اینکه سفارش‌های مؤکد گلزاده مرا به تأمل در آثار عین القضاات و توجه به آئین وی واداشت، آن هم در عصر و زمانه‌ای که نگاه از این دیدگاه، شاید برای همه غریب بود. روح فرافرقه‌ای و عنایت به معارف و آموزه‌های بیرون از تنگنای فرقه‌ای خاص نیز بر بسیاری از نظریات و پژوهش‌های گلزاده حاکم است؛ از آن میان:

* برقراری پیوند میان حقوق اسلامی و حقوق جدید، خاصه در زمینه حقوق بشر، و پیگیری آنچه پیش از او سید ابوالفضل مجتهد زنجانی در این باب و موضوعاتی همچون آزادی و کرامت انسان عرضه کرده بود.

* تحسین و تقدیس رفتارهای مجتهد بزرگ سیدرضا زنجانی در کمک‌های شایان و فراوان به سرسخت‌ترین مخالفان دینی و سیاسی خود (توده‌ای‌ها و حتی توده‌ای‌های ارمنی) و سرمشق شمردن وی در این مورد.

* نظریات روشنفکرانه و ناسازگار با تفکر سنتی حاکم درباره حقوق زن.

* افزودن یک اصل به قانون اساسی ایران در بیان حقوق عمومی (حقوق مردم).

* لزوم توجه و استناد به کرامت انسان به عنوان قاعده‌ای عام در مباحث فقهی و همه فصول و ابواب فقه.

* تحسین و تقدیس رفتار صفتیه همسر پیامبر (ص) که اصلاً از یهودیان بنی قریظه بود و در زمانی که عنوان «ام المؤمنین» و زوجة رسول (ص) داشت، از باب صله رحم، به یهودیان بذل و بخشش می‌کرد و مالی را برای استفاده برادر یهودی خود وقف کرد و رسول (ص) عمل وی را تصویب و تنفیذ فرمود؛ و به وصیت وی - که با پافشاری ام المؤمنین عایشه عملی شد - ثلث ماترک او - سی و سه هزار درهم نقره - به خواهرزاده یهودی اش رسید.

* یادکردن از گفتگوهای استاد در موضوع وقف نیز در همین راستاست. نیز گزارش نظریه بزرگ‌ترین فقیه معاصر و بسی فقیهان دیگر در این باره که: مسلمانان می‌توانند و بلکه مستحب است برای تأمین نیازهای غیرمسلمانان حربی - که با مسلمانان در جنگ‌اند - اموالی وقف کنند، و استنباط این رأی از رفتار رسول (ص) با دشمن خویش. همچنین نظریه برخی فقیهان در این باب که: حتی می‌توان برای ساختن یا تعمیر معابد غیرمسلمانان و هزینه‌های آنها اموالی وقف کرد؛ و کارهای نیک، اگرچه قصد قربت و جلب رضای خدا در آنها نباشد، در نزد خردمندان سزاوار ستایش و موجب ثواب است.

البته شاید تک‌تک این نظریات و سخنان و منقولات، دلالت قطعی بر گرایش به آئین فرافرقه‌ای نداشته باشد؛ اما وقتی مجموع آنها را با هم و در پیوند با قاعده کرامت انسانی و لزوم حرمت نهادن به پیروان همه کیش‌ها بنگریم، دیدگاهی فراتر از آنچه فرقه پرستان انحصارطلب و تنگ‌نظر در اسارت آنند را می‌بینیم.

افزون بر همه آنچه گذشت، مصایبی که بر سر استاد آمد و امکان ذکر آنها نبود، و إلى الله المشتكى، و بسیاری سخنان و گزارش های دیگر که تیغ ممیزی اجازه نشر آنها را نداد، همانندی های او با عین القضاات را نمایان تر می ساخت؛ ولی چه باید کرد؟

برای تکمیل آنچه گفتم، در پیوست، چند فصل دیگر را نیز که مرتبط با استاد است و به دلیل شتابزدگی در نگارش اصل کتاب، نیاوردم و می تواند قرآینی بر گرایش به آئین فرافره ای باشد می افزایم:

پیوست

فصل اول

در اوایل دهه چهل، استاد در یک سخنرانی، مبانی حقوق بشر در اسلام و در اعلامیه جهانی حقوق بشر را به بررسی نهادند و متن آن را در رساله ای به چاپ رساندند. بعدها در گفتگوهایی که میان ما بود، من گفتم: در آن سخنرانی به دلیل محدودیت وقت، بسیاری از مطالب لازم ناگفته ماند و جا دارد آن رساله را دوباره تحریر کنید و مواد فراوانی از متون اسلامی و گفته ها و آرای بزرگان دین به آن بیفزایید. ایشان پذیرفتند و یادداشت های زیادی گرد آوردند که برای من می خواندند و در پیرامون آنها بحث می کردیم و با گرفتاری هایی که برایشان پیش آمد، نمی دانم به چه سرنوشتی دچار شدند. از میان آن همه، یک مورد را در حدود آنچه به یاد دارم در اینجا می آورم. استاد گفتند:

طریقت سهروردیه یکی از دو طریقت صوفیانه بسیار متشرعانه و عابدانه ای است که از قرن ششم، خاصه در بین اهل سنت رواج یافت. بنیان گذار این طریقه شیخ ابونجیب عبدالقاهر سهروردی بود که قریب دو سال پیش از عین القضاات، در حدود سال ۴۹۰ ه.ق. متولد شد و مانند وی از تربیت یافتگان و مریدان احمد غزالی بود. وی در بغداد اقامت گزید و در رباط (خانقاه) و مدرسه خود به ارشاد سالکان و تعلیم طالبان علم می پرداخت. در اواخر عمر به قصد زیارت بیت المقدس به شام رفت و نورالدین محمود زنگی مقدم او را گرامی داشت؛ اما به علت جنگ های صلیبی موفق به زیارت نشد. برادرزاده و خلیفه او شیخ شهاب الدین سهروردی مؤلف عوارف المعارف، از عارفان نامی است. او در این کتاب^۱ گزارشی از رفتار عمو و مرشدش ابونجیب با اسیران جنگی مسیحی اروپایی آورده است؛ یعنی از اسرای صلیبیان متجاوز و تبهکاری که در گروه هایی مشتمل بر هزاران سپاهی، برای اشغال و غصب سرزمین های

۱. چاپ در حاشیه الحیاء العلوم، ج ۳، ص ۶ و ۷.

خاورمیانه، همچون سیل‌هایی ویرانگر از اروپا سرازیر شدند و در طول مدّتی بیش از دویست سال (از ۴۸۸ تا ۶۹۰ ه.ق.) فجایعی از قتل عام‌ها و غارتگری‌ها و ویرانگری‌ها و به‌آتش کشیدن‌ها مرتکب شدند که در تاریخ کم‌نظیر است.

باری، شیخ شهاب‌الدین حکایت شماری از اروپاییانی را که در این جنگ‌ها اسیر شده بودند و رفتار مرشد و مربّی خود با آنان را چنین آورده است:

من با شیخ و مرشد خود ضیاءالدین ابونجیب در سفر شام همراه بودم. یکی از توانگران، طبق‌های طعام بر سر اسیران فرنگ نهاد و برای او فرستاد. سفره را گسترده و اسیران که بند بر آنان نهاده بودند در انتظار آنکه شیخ و همراهان غذاها را بخورند تا ظرف‌های خالی را برگردانند. اما شیخ به خادم گفت: اسیران را بیاور تا بر سر سفره با فقیران (درویشان، همراهان شیخ) بنشینند. وقتی آنها را آوردند، شیخ از روی سجاده‌اش برخاست و همراه اسیران به راه افتاد تا آنان را در کنار همگان نشانده و شیخ مانند یکی از آنها در میانشان نشست و با آنان غذا خورد و آنچه برای ما از چهره‌اش نمایان بود و باطنش را آشکار می‌ساخت، فروتنی برای خدا و شکسته‌نفسی بود و اینکه: به خاطر علم و ایمان و اعمال صالحه‌اش، خود را برتر از آنان نمی‌بیند و بر آنان کبر نمی‌ورزد.

در پایان، شهاب‌الدین سخن یکی از مشایخ را می‌آورد: نهایت فروتنی آن است که هر که را بینی، برتر از خود شماری.

سخن استاد که به اینجا رسید، من گفتم: سعدی بزرگ‌ترین نویسنده و شاعر ما هم که از پرورش‌یافتگان مکتب و طریقت همین سهروردی است و به گزارش خودش، در خلال جنگ‌های صلیبی اسیر فرنگیان شده و او را به عنوان برده فروخته‌اند و در خندق طرابلس با جهودانش به کار گل واداشته‌اند و آزادی او هم در دسرهایی ناگفتنی در پی داشته، با نگاهی انسانی و فراقه‌ای، حکایتی از عتاب حق تعالی به ابراهیم خلیل (ع) برای خودداری او از اطعام یک آتش‌پرست آورده است:

شنیدم که یک هفته ابن السبیل^۱ نیامد به مهمانسرای خلیل
ز فرخنده‌خوئی نخوردی بگاه^۲ مگر بینوایی درآید ز راه

۱. مسافرِ در راه مانده.

۲. صبح زود، پگاه.

برون رفت و هر جانبی بنگرید
 به تنها یکی در بیابان چو بید
 به دلداریش مرحبایی بگفت
 که ای چشم‌های مرا مردمک
 نَعَمْ^۲ گفت و برجست و برداشت گام
 رقیبان^۳ مهمانسرای خلیل
 بفرمود و ترتیب کردند خوان
 چو بسم الله آغاز کردند جمع
 چنین گفتش ای پیر دیرینه‌روز
 نه شرط است وقتی که روزی خوری
 بگفتا نگیرم طریقی به دست
 بدانست پیغمبر نیک‌فال
 به خواری براندش چو بیگانه دید
 سروش آمد از کردگار جلیل
 منش داده صد سال روزی و جان
 گر او می‌برد پیش آتش سجود
 بر اطراف وادی نگه کرد و دید
 سر و مویش از گرد پیری سپید
 به رسم کریمان صالایی^۱ بگفت
 یکی مردمی کن به نان و نمک
 که دانست خلقتش، علیه السلام
 به عزّت نشانند پیر ذلیل
 نشستند بر هر طرف همگنان
 نیامد ز پیرش حدیثی به سمع^۴
 چو پیران نمی‌بینمت صدق و سوز
 که نام خداوند روزی بری؟
 که نشنیدم از پیر آذر^۵ پرست
 که گبر است پیر تبه‌بده حال
 که منکر^۶ بود پیش پاکان پلید
 به هیبت ملالت‌کنان کای خلیل
 ترا نفرت آمد ازو یک زمان
 تو واپس چرا می‌بری دستِ جود^۷؟

استاد گفتند: سعدی این حکایت را از احیاء العلوم^۸ تألیف امام محمد غزالی گرفته است. یعنی حکیم و فقیه و عارف بزرگی که عین القضاات خود را «شاگرد مکتب او» می‌خواند، بی‌آنکه محضر او را درک کرده باشد. غزالی رئیس و برترین مدرّس نظامیه بغداد عظیم‌ترین مرکز علمی در شرق عالم اسلام بود؛ همان مدرسه‌ای که نزدیک صدوپنجاه سال بعد، سعدی در آنجا تعلیم می‌گرفت

۱. دعوت، بفرما.

۲. آری.

۳. نگهبانان.

۴. گوش.

۵. آتش.

۶. ناپسند.

۷. کلیات سعدی، امیر کبیر، ۱۳۶۵ ش، ص ۲۵۵ - ۲۵۶.

۸. ج ۴، ص ۱۳۴.

و او را «شب و روز تلقین و تکرار بود». باری محمد غزالی روایتی آورده است که قرن‌ها بعد فیض کاشانی، محدث و فقیه و حکیم شیعی نیز آن را پسندیده و در المحجة البيضاء^۱ نقل کرده است. این هم ترجمه آن:

مردی مجوسی (زرتشتی) از ابراهیم خلیل (ع) خواست که او را مهمان کند. وی گفت: اگر اسلام بیاوری، مهمانت می‌کنم. مجوسی برفت. پس خدای تعالی به ابراهیم وحی فرستاد که تو حاضر نشدی او را طعام دهی مگر دین خود را تغییر دهد و ما هفتاد سال است او را با این که کافر است، طعام می‌دهیم. چه می‌شد اگر تو هم یک شب مهمانش می‌کردی؟ پس ابراهیم به دنبال مجوسی رفت و او را بازگردانید و مهمانش کرد. مجوسی به او گفت: چه موجب شد که رأی تو برگردد؟ و چون ابراهیم ماجرا را حکایت کرد، مرد را پسند افتاد و گفت: اسلام را به من عرضه کن و وقتی عرضه کرد، مسلمانی گرفت.

استاد همچنین به روش‌های انسان‌دوستانه بزرگ‌ترین قهرمان مسلمانان در مقابله با مهاجمان صلیبی، صلاح‌الدین ایوبی اشاره کردند که در برابر جنایت‌های صلیبیان در حق مسلمانان، او نسبت به غیرمسلمانان و حتی مهاجمان، سیاست‌هایی انسانی داشته و در میان دیوانیان او مسیحیان نیز بوده‌اند و رفتارهای او حتی در میدان‌های نبرد، موثران و نویسندگان غربی را به ستایش واداشته و در میان قهرمانان جنگ‌های صلیبی، منش و شخصیت او را برتر از همگان شمرده‌اند.

یادآوری: برای نمونه‌هایی از فجایع مهاجمان اروپایی در جنگ‌های صلیبی، به موارد زیر توجه کنید:^۲

قتل عام هزاران مسلمان در شهر عکا با وجود امان‌نامه‌ای که به آنان داده بودند؛

کشتارها در معزة النعمان که شمار قربانیان را از بیست هزار تا بیش از صد هزار گفته‌اند و به بردگی گرفتن زنان و کودکان و به‌آتش کشیدن شهر؛

کشتار بیش از صد هزار مسلمان و یهودی در بیت المقدس؛

به‌آتش کشیدن کتابخانه عظیم بنوعمار در طرابلس که بنا به گزارش‌ها بیش از صد هزار نسخه خطی در آن بود.

۱. ج ۷، ص ۲۶۷.

۲. دانشنامه جهان اسلام، مدخل «جنگ‌های صلیبی» و مدخل «بنوعمار».

فصل دوم

یک بار که از عتبات بازگشتم، استاد گلزاده از شنیده‌ها و آموخته‌های تازه‌ام پرسیدند و من از جمله گفتم: علامه شیخ آقابزرگ تهرانی از خاطرات دوران جوانی خود در سفر مشهد حکایت کردند که: «در دیدار با حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی پاره‌ای از اشعار آن فقیه و عارف و شاعر و حکیم نامی را از زبان او شنیدند؛ مانند این بیت:

مسلمیم اما به کیش ما بُود محض کفر ار قلب کافر بشکنیم

و سالها بعد که در جرگه شاگردان یک خراسانی دیگر، فقیه و اصولی اعظم آخوند صاحب کفایه درآمدند، او در ضمن گفتگو از سخنان و اقدامات بزرگان اسلام در حمایت از غیرمسلمانان، این شعر همشهری خود را خواندند. من به آقابزرگ گفتم: با اجازه شما من مضمون این بیت را به صورتی که به زبان امروز نزدیک‌تر است می‌آورم و می‌گویم:

ما مسلمانیم و در آئین ما کافر است آن کو دل کافر شکست

نیز از آقابزرگ شنیدم: در کتاب المدنیة و الاسلام که من (آقابزرگ) به فارسی ترجمه کردم، آمده است: شخصی یهودی با امام علی (ع) دعوایی داشت. برای دادرسی به نزد خلیفه عمر رفتند. خلیفه به امام گفت: ای ابوالحسن، در برابر طرف دعویات بنشین. امام را از این گونه خطاب خوش نیامد و آثار کراهت بر پیشانی‌اش ظاهر شد. خلیفه گفت: آیا تو را خوش نیامد که گفتم در برابر طرف دعویات بنشین؟ امام گفت: از شیوه تو رنجیدم که میان ما مساوات را رعایت نکردی و مرا با کنیه (ابوالحسن) خواندی که نشانه احترام بیشتر است.

همچنین آمده است که خلیفه عمر پیرمردی غیرمسلمان را دید که گدایی می‌کرد. به مسلمانانی که حضور داشتند، گفت: با اینان به انصاف رفتار نمی‌کنیم که تا وقتی جوان و کاری‌اند، از آنان جزیه می‌گیریم و وقتی پیر و از کار افتاده شدند، آنان را رها می‌کنیم تا از تنگدستی گدایی کنند. پس دستور داد تا از بیت المال مسلمین برای آن یهودی مقرری تعیین کردند که به روایت شیخ طوسی و حرّ عاملی و دیگران نظیر این ماجرا برای امام علی (ع) هم روی داده است.

نیز در المدنیة و الاسلام آمده است که در خانه عبدالله پسر عمر گوسفندی قربانی کردند. و او چند بار به غلامش گفت: از این قربانی برای همسایه یهودی ما هم سهمی ببر. غلام گفت: چند بار می‌گویی؟ عبدالله گفت: آخر پیامبر (ص) در حق همسایه به قدری سفارش کرد که گمان بردیم همسایه هم ارث می‌برد.^۱

۱. نسخه عکسی از ترجمه المدنیة و الاسلام، مترجم آقابزرگ و به خط خود او و با تفصیل بیشتر در مراعات حقوق غیرمسلمانان.

استاد گلزاده از شنیدن این خاطره بسیار خوشوقت شدند و گفتند در جوانی، در دیدار با مرجع دینی بزرگ نجف، محمدحسین کاشف الغطا از شاگردان آخوند خراسانی، شیوه او را در ترویج عقیده وحدت همه ادیان به لحاظ جوهر و هدف اصلی و دعوت به صلح و تسامح و تساهل و تخطئه ستیزه‌گری‌های فرقه‌ای و کشمکش‌های مذهبی، سرمشق خود گرفته است و از مذاکرات شفاهی و نیز دو کتاب چاپ شده او مطالب فراوانی در تأیید این مدعا نقل می‌کرد که من سال‌ها بعد در کتاب آخوند خراسانی و شاگردانش، بسیاری از آن مطالب را آوردم؛^۱ برای نمونه:

یگانگی ادیان از حیث جوهر و حقیقت و مقصد

هدف تمامی ادیان اشاعه نیکوکاری و نوع دوستی و برقراری صلح و آشتی در میان صاحبان عقاید گوناگون است.

ترویج دین فقط با پرهیز از خشونت و با شیوه‌ای آمیخته به محبت باید باشد.

هرکه نگاهی ژرف به جوهر ادیان بیندازد و در اصول آن درست بیندیشد، می‌بیند که همه آنها با همه اختلافات و جدایی‌ها، هدفی واحد و مقصدی یگانه دارند و با تمام دوری به هم نزدیک‌اند. غایت آیین‌ها و هدف جوهری ادیان، هیچ نیست مگر نشر فضیلت و زدودن آلودگی‌ها و پاسداری از آن روان الهی که در تو و هم نوعانت امانت نهاده‌اند. همان روانی که نفخه الهی است که زندگی و انسان بودن تو، نشئت گرفته از آن است؛ و یگانه امانت خدا در نزد تو نیست، بلکه با روان هم نوع تو - که پاره‌ای از اوست - برابر است. پس این هر دو روان دو گوهرند؛ و تو در مورد هر دو مسئولی و بازخواست می‌شوی. هدف دین‌ها و آیین‌ها، هیچ نیست مگر خوشبختی این روان‌ها و پاسداری از آن تا بر آنها ستم نرود و از کرامت علم و شرافت معرفت محروم نمانند. دیگر هدف آن نیز حیاتی همراه با خوشبختی برای روح است تا به زندگی و جایگاهی برتر رسد؛ همان سان که عنایت الهی، او را از جهانی به جهانی برتر از آن بالا برد تا به مرتبه کنونی رسید. دین‌ها و آیین‌ها فقط وسیله‌هایی هستند برای پیراستن دامن انسان از بدی‌ها و آراستن او به نیکی‌ها تا انسان با انسان هم نوعش با صلح و آشتی و نیکوکاری زندگی کند، گرچه اختلافاتی

۱. یکی از این دو کتاب، الدین و الاسلام، پیش از سال ۱۳۲۹ ه. ق. (۱۱۷ سال قبل) و دیگری، المثل العليا، در سال ۱۳۷۳ ه. ق. (۷۳ سال قبل) منتشر شده است.

هم با او داشته باشد. و اگر انگیزه‌هایی موجب شود که یک نفر دیگری را به آیینی جز آنچه به آن گرویده دعوت کند، باید این دعوت از سر خیرخواهی و دلسوزی و محبت و با زبانی عاری از خشونت و با شیوه مجادله به احسن (به نیکوترین وجه) باشد. آری دین - پس از شناخت آفریدگار و شناخت آنچه او از ما می‌خواهد و آنچه در مورد ما اراده کرده - عبارت از این است که هر روحی را روح خود - ولی نه در کالبد خود - بدانی؛ و رفتار تو در مورد آن، همان‌گونه باشد که برای روح خود دوست می‌داری؛ و برای تأیید این مطلب، می‌توان از تمام دین‌ها و آیین‌ها شواهدی آورد که ثابت می‌کند گوهر خالص و هدف مورد نظر و مقصد یگانه و نهایی همه آنها همین است.^۱

نمونه‌ای از هم‌داستانی دین‌ها صلح‌طلبی و پرهیز از جنگ

کاشف الغطا می‌نویسد: اسلام و مسیحیت در دعوت به صلح و ناخوش داشتن جنگ و برحذر داشتن مردم از آن هم‌داستان‌اند. سلام نام خدای برتر و به معنی مبدا از عیب و کاستی و نابودی و هم به معنای صلح است. خدای سلام و اسلام دعوت به صلح می‌کند و خانه او (بهشت) خانه صلح (دار السلام) است. هر که پیرو خشنودی خدا باشد، خدا او را به راه‌های سلامت هدایت کند و از کیفر دوزخ برهاند. قرآن بزرگ، همه سلام و سلامتی و صلح و نیکی و برکت و برحذر داشتن مردم از جنگ و واویلاهای آن و بلاهای آن است. در قرآن کریم می‌خوانیم: بگو سلام و صلح بر شما؛ پروردگار شما رحمت را بر خود واجب کرده است. انجیل نیز همین مضمون را در این عبارت می‌گوید: «عظمت خدای راست و برادری مردم را؛ و صلح در زمین حاکم باد». اینک اگر مردمی دعوت به جنگ کنند و مردمی دعوت به صلح، کدام یک از آن دو برای پیروی و یاری شایسته‌ترند؟ ما می‌گوییم: خوشا صلح و خدا زنده بدارد کسی را که دعوت به صلح کند؛ و لعنت خدا بر جنگ و بر هر که مردم را به آن بخواند.^۲

۱. و بنگرید به: کاشف الغطا، الدین و الاسلام، صص ۲۸۶-۲۸۷.

۲. همو، المثل العليا، ص ۵۹ و ۶۰ که چکامه بلند ملک الشعراء بهار را به یاد می‌آورد:

فغان ز جغد جنگ و مرغوی که تا ابد شکسته باد پای او

حق را بجوید که حقیقت عریان و آشکار است
به صلح گرایید که صحنه صلح فراخ و گشاده است^۱

وحدت شیوه‌های رفتاری در آیین اسلام و اندیشه‌های بودا، تولستوی و گاندی

در ذیل عنوان «شیوه‌های رفتاری در اسلام برای از میان بردن ستم و دفع شرّ؛ و ایستادگی توده‌ها در برابر استبداد و فساد» به شیوه‌های «مقاومت منفی و دور از خشونت، و عدم همکاری با ستمگران و شریک نشدن در کارهای آنان» اشاره کرده و می‌نویسد: «طرفداران این شیوه‌ها جنگ و کشتار و خشونت را روا نمی‌دارند» و پس از نقل پاره‌ای از آیات قرآن در تأیید این شیوه‌ها می‌نویسد: مشهورترین کسانی که دعوت به این شیوه‌ها کردند و در مورد آن تأکید داشتند، پیامبر هندی بودا، مسیح علیه السلام، ادیب روسی تولستوی و رهبر روحانی هند گاندی بودند.^۲

تخطئه تعصب دینی

کاشف الغطا با اشراف به نارواکاری‌هایی که در پیکارهای مسلحانه و جنگ‌های قلمی میان مسلمانان و مسیحیان - بر دست هر دو فریق - صورت گرفته می‌نویسد: «بزرگ‌ترین مصیبت در این میانه آن است که همه این کارها را به نام دین انجام می‌دهند. همان دینی که دیدی چگونه از تعصب بیزاری می‌جوید؛ و با همه وجود خود دعوت به تساهل و شفقت و پراکندن روح مهربانی و رحمت در میان هر امتی و با هر حزب و طایفه‌ای می‌نماید».^۳

او همچنین عملکردهای برخی از عمال غرب در حمله به معتقدات مسلمین، برای واداشتن آنان به حمله‌های متقابل را بازگو و تصریح می‌کند که در نتیجه این برخوردها، مقام مقدس مسیح و انجیل و مریم و صلیب و کلیسا و رهبانیت و تعمید و فصیح و دیگر مقدسات مسیحیان مورد تعرض قرار گرفت؛ و اوضاع به صورتی اصلاح‌نشدنی درآمد. سپس می‌نویسد: اگر ما جوهر ادیان خود و حتی اگر حواشی و اطراف ادیان و

۱. همو، الدین و الاسلام، ص ۴۴۹.

۲. همو، المثل العليا، ص ۵۳.

۳. همو، الدین و الاسلام، ص ۴۵۲.

آنچه را به ادیان چسبانده‌اند بنگریم، نمی‌بینیم که حتی بعضی از این برخوردها - چه رسد به تمام آنها - مجاز باشد. کیست که نداند آزار رساندن به مسلمانان و هتک حرمت آنان و حمله به پیامبر (ص) و کتاب آسمانی ایشان را دین مسیح روانمی‌شمارد؟ و هتک حرمت عیسی و صلیب و انجیل و تورات و کلیسا و مریم و دیگر اموری که به آن اشاره کردیم و از شعایر مسیحیت شمرده شده، آری هتک حرمت اینها، از اصول و قوانین و اخلاقیات اسلام نیست. آخر کدام یک از دو آیین نامبرده، این تعصب نکوهیده و خوی زیان‌آور و پست را روا می‌شمارد؟ آیا اینها را همان مسیح (ع) روا می‌شمارد که در اندرزهای خود می‌گوید: مانند خورشید باش که بر نیکوکار و بدکردار و پاک و ناپاک پرتو می‌افکند؟ یا همان محمد (ص) روا می‌شمارد که می‌گوید: با نیکوکاران و غیر نیکوکاران نیکی کن که اگر آنان سزاوار نیکی نیستند، تو سزاوار نیکوکاری هستی. انجیل می‌گوید: آن که به گونه راستت بزند، گونه چپ را هم برایش بگیر تا بزند؛ و کسی که پیراهنت را بگیرد، بالاپوشت را هم به او واگذار. و قرآن می‌گوید: «عفو پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از نادانان روگردان باش»^۱ و «اگر کفر می‌دهید، همان گونه کفر دهید که شما را آورده‌اند. و اگر شکیبایی نمایید، برای شکیبایان صبر نیکوتر است»^۲. و «آنها که ایمان آورده‌اند، چون خشم گیرند، از خطاها می‌گذرند»^۳. و «به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو: گناه کسانی را که به روزهای نعمت و کفر خدا ایمان ندارند ببخشند»^۴.

نیز به کینه‌توزی‌های پیروان دو آیین مسیحیت و اسلام با یکدیگر - و تعصب ناروای هر یک از دو فرقه علیه مقدسات دیگری - اشاره می‌کند؛ و سپس آیاتی از قرآن و انجیل در دعوت به گذشت و نیکوکاری و کنار نهادن تعصب را می‌آورد و می‌نویسد: «تورا به عزت دین قسم، بگو کدام یک از این دو آیین، چنین تعصب و زدوخوردهایی را برای پیروان خود روا می‌شمارد؟ و با این همه آیات که نمونه آن را آوردیم، آیا شگفت نیست که یکی از نویسندگان مسیحی می‌نویسد: علم ما را به تساهل می‌خواند و دین با تساهل سازگار نیست؟»^۵

۱. الاعراف: ۱۹۹.

۲. النحل: ۱۲۶.

۳. الشوری: ۳۷.

۴. الجاثیه: ۱۴؛ کاشف الغطا، الدین و الاسلام، ص ۴۵۰-۴۵۱.

۵. همان، ص ۴۵۱.

نیز در دعوت به صلح و تساهل

ترجمه پاره‌ای از سروده‌های کاشف الغطا:

ای آدمیان، ما همه فرزندان یک پدر و یک مادریم (آدم و حوا) و پیوند برادری در میان ما محفوظ است.

شما را می‌بینم که در میانتان ستم‌ها رواج دارد؛ و جز زدوخوردهایی ناشی از پندار، هیچ در میانتان نیست.

نمایی از چهره مرا بگیرید که درون آن، روح دلسوزی و رحمت را تصویر می‌کند. می‌خواهد که زمین بهشتی باشد که در آن، شما در سایه صلح و سلامتی به سر برید.

ای فرزندان آدم، در حق طایفه خود دلسوزی کنید که استخوان‌ها از لاغری و ناتوانی به مرحله شکست رسیده است.

بر این روان‌ها رحمت آرید که موجوداتی آسمانی و از تراویده‌های آن دریا هستند.

بیایید روزگاری با صلح و آشتی زندگی کنیم؛ پیش از اینها روزگاری را با زدوخور و آسیب‌رسانی به سر بردیم.

ای پیروان دین‌ها، از سوی من برای شما دعوتی آمده است و در آن من شما را به شرافتی بزرگ می‌خوانم.

شما را دعوت می‌کنم که با یکدیگر صلح کنید و شیوه‌ای آمیخته با تساهل (آسان‌گیری) داشته باشید. ای خوشا آیین صلح و تساهل.^۱

نهضت اسلامی، اصل یگانه‌پرستی و تساوی حقوق بشر را بنیاد نهاد و بذر چنین فکری را در دل‌ها کاشت؛ و با قاعده توحید الخالق و توحید الحقوق للمخلوق، اصل یکتاپرستی و تساوی حقوق بشر و برابری مردم را در مقابل قانون اعلام داشت و نیز اینکه: الخلق امام الحق سواء (مردم در پیشگاه قانون و حق برابرند).

آیینی که محمد (ص) آورد، آیین یکتاپرستی، آیین یگانگی و قانون تساوی حقوق بود که در جنبش بزرگ خود تعصبات را بر باد داد.

۱۸۸

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

۱. همو، المثل العليا، ص ۸۱-۸۲.

نیز می نویسد: مسیحیان می دانند و فراموش نکرده اند که آن نیکوکارِ مهربان و مظهرِ رحمت و اسعه - محمد (ص) - چون به قدرت رسید و اختیار امور را در دست گرفت، چگونه آزادی دین را به ایشان ارزانی داشت؛ با آنان پیمان های دوستانه استوار بست و ایشان را در سایه حمایت و سرپرستی خود در بهترین پناهگاه جا داد؛ و نزدیکی و ملاطفت به ایشان، چندان فزونی گرفت که ناقوس هایشان در پایتخت های ممالک اسلامی به صدا درآمد؛^۱ و آیین ها و شعائر دینی شان به موازات اسلام رواج یافت؛ و در شهرهای بزرگ مسلمین، در کنار مساجد و مناره ها و صومعه ها و علما و قضات و متصوفان مسلمان، کلیساها و ناقوس ها و دیرها و کشیش ها و مطران ها و راهبان مسیحی حضور داشتند؛ و آیین ایشان از آزادی کامل برخوردار و مال و جان و آبرویشان مصون و محفوظ بود. به راستی که آیین ارجمند اسلام، برای تمام مردمان صلح و آشتی آورد و برای تمام جهانیان مهربانی و رحمت عام بود. من گمان ندارم کسی از پیروان راستین مسیح (ع) که این حقایق را درک کند، پیامبر ما را جز با زبانی پر از ستایش و بزرگداشت یاد کند. زیرا به فرموده قرآن: «برخی از ایشان، کشیشان و راهبان هستند و ایشان سرکشی نمی نمایند».^۲ و در چه مورد سرکشی نمی نمایند؟ از شنیدن سخن راست و گفتار حق. مگر مسیحیان، این کلام قرآن را از یاد برده اند که در مورد غیرمسلمانان، خطاب به مسلمانان می گوید: خداوند شما را از نیکوکاری و دادگری در حق کسانی که با شما در دین نجنگیده اند و شما را از شهر خود نرانده اند منع نمی کند؟^۳ و مگر این سخن پیامبرِ مهربان ما را فراموش کرده اند که: «هر کس یک غیرمسلمان را که در پناه جامعه اسلامی است بیازارد، من دشمن اویم؟» به راستی می گویم که خرده بینانِ ایشان - که از غوامض امور آگاه اند - این همه را فراموش نکرده و از آن بی اطلاع نیستند؛ و مقام این پیامبرِ امین، و عظمت مکتبی را که آورده می شناسند؛ و گرچه با زبان به او ایمان نیاورده اند، اما دل هایشان به او گرویده و ایمان آورده است.^۴

۱. شعر ابوالعلاء معری را به یاد می آورم که درباره بیت المقدس (شهری تحت حاکمیت مسلمانان) می گوید:

فی القدس قامت ضیحة	ما بین احمد و المسیح
هَذَا بناقوس یدق	وذا بمأذنة یصیح
کل یمتد دینه...	

۲. المائدة: ۸۲.

۳. الممتحنة: ۸.

۴. کاشف الغطاء، الدین و الاسلام، ص ۴۵۵-۴۵۶.

با این مقدمات، شگفت باید داشت که چگونه ادیان از جامه نخستین خود به در آمده و حقیقت ذاتی آن دگرگون گشته است؛ و پیروان آنها راه‌هایی متناقض با شیوه‌ها و قوانین ادیان خود در پیش گرفته‌اند. به نام دین، بذر کینه در دل‌ها می‌کارند و برخی برخی دیگر را می‌کشند و ریختن خون دیگران را روا می‌شمارند؛ و فضیلت را به ردیلت و نیکوکاری را به تبه‌کاری و مهرورزی را به کینه‌توزی و آشتی را به گزندرسانی پنهانی مبدل می‌نمایند؛ و آن روح خدایی و لطیفه قدسی را که در انسان‌هاست از میان می‌برند و عواطف انسانی را می‌کشند؛ و همه اینها نیز به نام یاری و پشتیبانی دین! و دین از این همه تبه‌کاری‌ها که به نام آن انجام می‌شود، به درگاه خدا و حقیقت می‌نالد و از این پاسدارانش بی‌زاری می‌جوید. خدا و همه ادیان گواهی می‌دهند که هیچ‌گاه خونریزی و ستاندن جان بی‌گناهان را به هیچ رو روا نشموده‌اند و آنچه واجب دانسته‌اند، دفاع از هستی خویش و پاسداری از جهان آفرینش و دفع شرور و برکنارداشتن جامعه از خطرهایی است که آن را تهدید می‌کند و متلاشی می‌نماید.^۱

این دگرگونی که در جوهره دین روی داده و تیره‌روزی متدینان را در پی داشته، از یک سو نتیجه عملکرد کسانی است که دین ندارند و خود را به دروغ مدافع دین جلوه می‌دهند و با ادعای دفاع از یک دین، دینی دیگر را به باد حمله گرفته‌اند. از سوی دیگر معلول رفتار کسانی است که با وجود علایق شدید مذهبی، جوهر و حقیقت دین را - که نیکوکاری و محبت است - نمی‌شناسند؛ و در جهتی کاملاً برخلاف حقیقت دین سیر می‌نمایند. منشأ گرفتاری‌های این جامعه محکوم به تیره‌بختی و مصیبت، بیرون از عملکردهای دو گروه مزبور نیست. گروه دوم به مذهب خود دلیسته‌اند و متمسک به دین هستند و شریعت را شعار خویش گردانیده‌اند؛ ولی حقیقت آن را نمی‌شناسند و از شناخت جوهر آن بهره‌ای ندارند. اینان به دلیل ناآگاهی و جهالت، می‌خواهند به دین سود رسانند و ضرر می‌زنند؛ و می‌خواهند آن را زندگی بخشند و می‌میرانندش؛ و در نتیجه بیشتر آنچه را جزء دین است از دین نمی‌شمارند. گروه دیگر نیز به هیچ اصل معنوی و اخلاقی و غیره پابند نیستند و ...^۲

۱. همان، ص ۲۸۶-۲۸۷.

۲. همان، ص ۴۵۰.

نیز با اشاره به جنگ‌های مسلحانه ناروایی که به نام دین، در میان مسیحیان و مسلمانان در ممالک عربی درگرفت و کشتارها و خونریزی‌هایی هول‌انگیز به دنبال داشت، از جنگ‌هایی یاد می‌کند که به نام بحث و مناظره دینی در میان دو فریق روی داده بود و بسی اظهار تأسف از آنکه در این صحنه، طرفین از مرز منطق و بلکه ادب خارج شده‌اند و بیشترین سرمایه‌ای که عرضه کرده و به کار انداخته‌اند، هتک حرمت دیگری، آبروریزی، سخنان بی‌خردانه و ناسزاگویی بوده است. در نتیجه، دین‌های پاک تیره‌های نادانی و بی‌خردی گردیده و خردمندان فریقین - در میان بی‌خردان - به سرنوشتی دچار آمده‌اند که در این شعر اشاره شده:

در میان هر طایفه، کیفرِ جرمِ سبک‌مغزان
گریبانِ کسانی افزون بر مجرم را هم می‌گیرد
در خلال این رویدادها، کسانی که وطنشان یکی و زبانشان یکی بود و همه وحدت‌ها و وجوه اتحاد را جز یکی که دین بود، داشتند، همه رشته‌های پیوند و الفت با یکدیگر را بریدند. با اینکه دین اجازه چنین عملی نمی‌داد و نابود کردن آن همه وجوه وابستگی و وحدت را مجاز نمی‌شمرد.^۱

ارزش پژوهش‌ها و نگاشته‌های غربیان در پیرامون اسلام

کاشف الغطا در عین تخطئه کسانی از مسیحیان و نیز مسلمانان که تبلیغ و ترویج آیین خود را با حمله و اهانت به دیگران آمیخته‌اند، نگاه بدبینانه‌ای را که نسبت به کل غرب مسیحی و بلکه ضد دین و به قاطبه اسلام پژوهان آن وجود دارد، نمی‌پسندد و می‌نویسد: ما خود در ضمن سخن از رواج بی‌دینی در غرب، کثیری از ناموران آن خطه را یاد کردیم که در دیانت گامی استوار داشته‌اند؛ و از عرفان و شناختی ژرف برخوردار بوده و به حقیقت دست یافته‌اند. سخنان فراوانی از ایشان را که حاکی از کمال معرفت و یقین راستین و درست دینی و دست‌یابی به دقیق‌ترین دلیل‌ها و برهان‌هاست آوردیم. در اینجا اشاره می‌کنیم که بسیاری از دانشوران غربی در بررسی‌های اسلامی خود، مباحث دقیقی مطرح کرده و به جوهر

و حقیقت دست یافته‌اند؛ از سطوح و حواشی گذشته، به هدف‌های نهایی رسیده‌اند. پژوهشگرانی متخصص عرضه کرده‌اند؛ و عقیده راسخی به حقیقت پیدا کرده‌اند که بسیاری از مسلمانانی که با اسلام پرورش یافته و در این آیین ریشه دارند فاقد آن‌اند؛ زیرا آن‌که حقیقتی را پس از جد و جهد و تحمل رنج و جستجو و مشقت به دست می‌آورد، با کسی که آن حقیقت را به صورت موروثی و تقلیدی و با پیروی از دیگران فراگیرد، متفاوت است.

من در اینجا نمی‌خواهم همه سخنان غریبان در این باره را که در ضمن آن، حقیقت اسلام را آشکار کرده و عقیده صریح خود را در این باب ابراز نموده‌اند بازگو کنم؛ و آرزو دارم که ای کاش می‌توانستم - دست کم - فقط نام‌های کسانی از پژوهشگران غرب را در اینجا ذکر کنم که گفتاری حق و سخنی راست و پژوهش‌هایی خرده‌بینانه داشته‌اند و به یاری اینها و دلیل‌های آشکاری که اقامه کرده‌اند، درست بودن اسلام و حقانیت آن را ثابت کرده‌اند. البته اگر می‌خواستم به این کار پردازم، باید بزرگ‌ترین کتاب و نفیس‌ترین اثر درباره اسلام را تألیف نمایم.^۱

ضرورت هماهنگی دین با علم و عقل، جایگاه خرد

با نقل سخنی از یک نویسنده - که دین را از علم جدا می‌دانسته - می‌نویسد: ما معتقدیم دینی که با علم همراهی و از آن پشتیبانی ننماید، باید آن را به دیوار زد و بس!^۲ یکی از فیلسوفان بزرگ اسلام (ظاهراً مراد صدرای شیرازی است) می‌گوید: محال است وحی الهی و آیین حق، مشتمل بر امری باشد که برهان عقلی آن را غیرممکن می‌داند و از پذیرفتن آن سر باز می‌زند. البته محال نیست که شرع مشتمل بر امری باشد که عقل درنیابد؛ و قادر بر ادراک آن نباشد و مستقلاً به ژرفای آن نرسد؛ زیرا آنچه را عقل درک نمی‌کند، خود به خود محال نیست. دیگری نیز می‌گوید: پیامبران از اموری خبر می‌دهند که برای خرده‌ها شگفت‌آور است و نه از اموری که خرده‌ها محال می‌شمارند.^۳

۱۹۲

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

۱. همان، ص ۴۵۹-۴۶۱.

۲. همان، ص ۴۵۱.

۳. همان، ص ۴۶۹؛ نیز نک: صدرای شیرازی، اسفار، ج ۲، ص ۳۲۲-۳۲۳.

میزان تشخیص زیبایی‌ها و زشتی‌ها و مصالح و مفاسد و سودمندها و زیان‌آورها و سرفرازی‌ها و سرافکندگی‌ها، عقل است که داوری دادگر است و در این امور، مرجع است و اتکا بر آن است. حق نفس بر عقل، و عدالتی که عقل باید در حق نفس اعمال کند، این است که خوبی‌ها و بدی‌ها و آنچه را موجب خوشبختی و تیره‌بختی و نجات و هلاکت آن است، به آن بنماید؛ و حق عقل بر نفس و عدالتی که باید نفس در حق عقل اعمال کند، این است که آن را مرجع خود بشناسد و در برابر آن تسلیم باشد و از آن پیروی نماید.^۱

فصل سوم

سخنان کاشف الغطا در باب وحدت بخشی از شیوه‌های رفتاری در آیین اسلام و آموزه‌های بودا و گاندی را که خواندیم، من گفتم: نمونه‌ای از شیوه‌های رفتاری در آموزه‌های بودا را در گزارشی از گفتگوی بودا و یکی از شاگردان وی می‌توان یافت:

گویند وقتی که یکی از شاگردان نزد او آمده، از او اجازت خواست که برای تعلیم و موعظه نزد قومی جنگل‌نشین وحشی صفت برود، بودا خواست او را بیازماید و قوت ایمان او را معلوم دارد. پس به او گفت:

«ای پونا، این مردم بسیار خشن و درنده‌خو و موذی هستند و چون از تو خشناک شوند، تو را ناسزا خواهند گفت؛ آیا در این باره اندیشیده‌ای؟»

پونا گفت: «باک نیست، ای استاد من. من در دل خود آنها را خوب و مهربان خواهم دانست؛ زیرا هرچند مرا دشنام دهند و به زبان آزار برسانند، باز آزار و تعب جسمانی به من نرسانیده و با سنگ و چوبم مضروب نساخته‌اند.»

بودا گفت: «ای پونا، این مردم بی‌باک شاید تو را با سنگ و چوب بیازارند.»

پونا گفت: «باز با خود خواهم گفت که آنها قومی نیکدل و مشفق‌اند؛ زیرا با خنجر و شمشیر به قتل من برخاسته‌اند.»

بودا گفت: «اگر چنین کنند، چه خواهی کرد؟»

۱. کاشف الغطا، الدین و الاسلام، ص ۱۱۷.

پونا پاسخ داد: «با خود خواهم گفت که آنها بر من بسیار مهربان و خیرخواه‌اند؛ زیرا در حقیقت آنها مرا از این بدن فرومایه رهایی داده و با اندک زحمتی مرا از رنج هستی آسوده ساخته‌اند».

بودا گفت: نیکوگفتی ای پونا، با این نعمت صبر و شکیبایی که تو داری، برو و بکوش و همان گونه که خودت رستگاری یافته‌ای، دیگران را نیز رستگاری بخش...^۱.

محمد حجازی از نویسندگان معاصر ایران نیز قطعه‌ای ادیبانه نگاشته و در آن، گفتگوی یادشده را که نتیجه آن، انتخاب سپاسگزاری به عنوان بهترین پاسخ به هرگونه خشونت است، آورده است. بنگرید:

بودا: ای پورنا،^۲ این گروه نادان که به هدایتشان می‌روی بسی ستمکارند، خشمگین و سرکش و گستاخ‌اند. اگر بر تو شوریده ناسزا بگویند و دشنامت بدهند چه خواهی کرد؟
پورنا: اگر بر من شوریده و ناسزا و دشنام گفتند، سپاس می‌گزارم؛ چه این مردم خوب‌اند و نازنین که به دشنامی بس کرده با دست و سنگم نمی‌زنند.

اگر با دست و سنگت زدند چه خواهی گفت؟

منت دارم؛ چه این مردم خوب‌اند و مهربان که با دست و سنگم زده تیغم نمی‌زنند.

اگر با چوب و تیغت بزنند چه؟

شکر می‌کنم؛ چه این مردم خوب و دل‌رحم‌اند که با چوب و تیغم زده جان مرا نمی‌گیرند.
اگر جان را گرفتند؟

جان می‌دهم و سپاس دارم؛ چه این مردم خوب و نیکوکارند که بندی چنین آلوده را آسان از روانم برمی‌دارند.

خوشا تو ای پورنا که آزادی. برو آزاد کن، زهی تو که دل داری، دلداری بده. به بهشت نیروانا رسیده‌ای مشتاقان را هم برسان.^۳

۱. جان ناس، تاریخ ادیان، ص ۲۰۱.

۲. در کتاب حجازی این‌گونه ضبط شده است.

۳. محمد حجازی، اندیشه، ص ۳۱.

که آخرین پاسخ پورنا یادآور سخنی است که مولانا جلال الدین به امام علی (ع) خطاب به قاتل خود نسبت داده و برخی این انتساب را نمی‌پذیرند.

گفت دشمن را همی بینم به چشم	روز و شب بر وی ندارم هیچ خشم
زانکه مرگم همچو جان خوش آمده است	مرگ من در بعث چنگ اندر زده است...
دانه مردن مرا شیرین شده است	بل هم احیاء پی من آمده است
اقتلونی یا ثقاتی لائما	إن فی قتلی حیاتی دائما...
پیش من این تن ندارد قیمتی	بی‌تن خویشم فتی بن الفتی
خنجر و شمشیر شد ریحان من	مرگ من شد بزم و نرگسدان من ^۱

استاد گفتند: سخنانی که در میان بودا و شاگردش مبادله می‌شود، مرا به یاد این ماجرا می‌اندازد که بنی‌الحسن به امام صادق (ع) جفاهای بسیار روا داشتند و با این همه وقتی دچار محنت و آزار کارگزاران حکومت شدند و به زندانی هولناک افتادند، در شرایطی که هرگونه تماس با آنان کاری بس خطرناک بود، امام تعزیت‌نامه‌ای برایشان فرستاد و ضمن تجلیل‌های فراوان از ایشان و بسی دعوای خیر در حق آنان، رفتار یاران رسول (ص) را با لحنی ستایش‌آمیز به یادشان آورد که آنان: یدعون علی من ظلمهم بطول العمر و صحّة البدن و کثرة المال و الولد؛ بر کسانی که بر آنان ستم می‌کردند، دعا می‌کردند که زندگانی‌شان دراز باشد و تندرست باشند و دارایی و فرزندان‌شان بسیار شود.^۲

نیز گفتند: سخنان شاگرد بودا، مرا به یاد سروده‌های شیخ نجم‌الدین زرکوب عارف سده هفتم و هشتم می‌اندازد:

دشمن ما را سعادت یار باد	روز و شب با عزّ و نازش کار باد
هرکه کافر خواند ما را گو بخوان	او میان مؤمنان دیندار باد
هرکه خاری می‌نهد در راه ما	خار ما در راه او گلزار باد
هرکه چاهی می‌کند در راه ما	چاه ما در راه او هموار باد
هرکه ملک و مال ما را حاسد است	ملک و مالش در جهان بسیار باد
هرکه را مستی زرکوب آرزوست	گو که ما مستیم او هشیار باد ^۳

۱. مثنوی، ص ۲۱۴-۲۱۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۰۱.

۳. رضاقلی‌خان هدایت، تذکرة ریاض العارفین، چاپ ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، ص ۱۴۷-۱۴۸.

نیز این کلام امام علی (ع): الاحسان إلى المسیء أحسن الفضل^۱ (نیکوکاری با بدکردار بهترین فضیلت است) و شعر سعدی:

بدی را بدی سهل باشد جزا
 چه نیکو بود مهر در وقت کین
 اگر مردی أحسن إلى من أساء^۲

فریدون گفت نقّاشان چین را
 که پیرامون خرگاهش بدوزند
 بدان را نیک دار ای مرد هشیار
 که نیکان خود بزرگ و نیک‌روزند^۳

فصل چهارم

منزل‌ها و راه‌ها

با استاد گفتگو در این باره بود که برخی از عارفان در تبیین سیر و سلوک معنوی و روحانی خود، مذاهب را منزل‌هایی می‌شمارند که کاروان‌های سالکان و رهروان بر سر راه خود به مقصد عالی الهی خویش باید از آنها عبور کنند و توقف در آنها غلط و موجب بازماندن از وصول به مقصد حقیقی است؛ چنان‌که عین القضاات می‌گوید: «جمله مذاهب خلق، منازل راه خدا دان، اما در منزل مقام کردن غلط بود»^۴. برخی نیز مذاهب گوناگون را راه‌هایی می‌دانند که همه آنها به معرفت حق و فرمانبری از او ختم می‌شود و کثرت راه‌ها که به مقصد واحدی منتهی می‌شود نباید به تنازع میان پیروان آنها منجر گردد. استاد از من خواستند نمونه‌هایی از گفته‌ها و سروده‌های عرفا در این باره را فراهم آورم و راهنمایی‌های لازم را نیز کردند و این هم گفتاری که به قلم آمد:

* از شیخ ما (بوسعید ابی‌الخیر) سؤال کردند که از خلق به حق چند راه است؟ به یک روایت گفت: هزار راه بیش است و به روایتی دیگر گفت: به عدد هر ذره‌ای از موجودات راهی است به حق، اما هیچ راه نیست نزدیک‌تر و سبک‌تر از آنکه راحتی به دل مسلمانی رسانی و ما بدین راه رفتیم و این اختیار کرده‌ایم و همه را بدین وصیت می‌کنیم.^۵

۱. غر الحکم، فهرست، ص ۶۹.

۲. کلیات سعدی، ص ۲۷۱.

۳. همان، ص ۱۹۱.

۴. ثبوت، با عین القضاات، ص ۳۹.

۵. محمد بن منور، اسرار التوحید، چاپ محمد رضا شفیعی کدکنی، ج ۱، ص ۲۹۰.

* ابن عربی تأثیرگذارترین عارفان در طول تاریخ اسلام است و در عالم عرفان او را شیخ اکبر (بزرگ‌ترین استاد و پیشوا) می‌شمارند. وی از زبان اهل الله (انسان‌های خدایی) آورده است که: الطرق الی الله بعدد أنفاس الخلاق^۱ (به شمار نفَس‌های آفریدگان، به سوی خداوند راه است).

* سید حیدر آملی نخستین و برترین شارح شیعی ابن عربی، آنچه را ابن عربی از زبان اهل الله آورده، بارها به عنوان حدیث نبوی (ص) نقل کرده است - با توضیحاتی در پیرامون آن - بنگرید:

اهل ذوق از ارباب توحید، مقام و مرتبه خویش را مانند نقطه مرکزی؛ و راه‌های گوناگون - از مذاهب و آیین‌ها - را همچون خطوطی می‌بینند که از محیط به سوی مرکز کشیده شده است؛ و همگان را از جهتی معذور می‌دارند. و در این شیوه دست در دامن این آیت زده‌اند: هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه پیشانی‌اش (زمام اختیارش) را او (حق تعالی) گرفته و به راستی (هدایت) پروردگار من به راه راست است و پیامبر می‌گوید: «راه‌ها به سوی خدا، به شمار نفَس‌های آفریدگان است».

در پایان مطلب نیز برای تأیید این دیدگاه، سروده‌های ابن عربی را - بدون تصریح به نام وی - آورده است:

لقد كنت قبل اليوم انكر صاحبی...^۲

نیز سید می‌نویسد:

من از روزگار کودکی تا امروز - ایام کهولت - در تحصیل عقاید نیاکان پاک خود - امامان معصوم - که به حسب ظاهر - شریعت - مخصوص شیعیان امامی و به حسب باطن - حقیقت - مخصوص صوفیان و ارباب توحید است، کوشا بودم و در سازگار کردن و مطابقت دادن این دو با یکدیگر اهتمام داشتم؛ تا حقیقت هر دو طرف را محقق ساختم و حقیقت هر دو قاعده را شناختم و پس از مشاهده حقیقت دو گروه نامبرده، آنچه را از حقیقت و باطلیت در هر یک از دو گروه است - و این را که از چه وجه حق و از چه وجه باطل است - مشاهده کردم و دانستم که توجه هر یک از آن دو، به نقطه حقیقی توحیدی، مانند توجه هر یک از خطوط دایره است به نقطه مرکز. و از معنی این آیات آگاه شدم:

۱. ابن عربی، فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۴۱.

۲. سید حیدر آملی، تفسیر محیط الاعظم، ج ۱، ص ۲۳۵-۲۳۶؛ ابن عربی، دیوان ترجمان الاشواق، ص ۴۹-۵۰. و برای اصل سروده‌ها و ترجمه آنها بنگرید به: با عین القضاات، ص ۸۹.

«هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه زمام اختیارش را او (حق تعالی) گرفته و به راستی (هدایت) پروردگار من به راه راست است» و «هر کسی را راهی است به سوی حق که بدان راه یابد و به آن روی آورد» و «مشرق و مغرب از آن خداوند است؛ پس به هر سو روی آورید، به سوی خدا روی آورده‌اید».

و راز این گفتار پیامبرمان (ص) را شناختیم: راه‌ها به سوی خدا به شمار نفس‌های آفریدگان است.^۱

* مولانا جلال‌الدین محمد افزون بر آنچه در با عین القضاات... از وی آوردیم، استاد ما را به آنچه مولانا در فیه ما فیه نگاشته ارجاع دادند:

اگر راه‌ها مختلف است، اما مقصد یکی است. نمی‌بینی که راه به کعبه بسیارست، بعضی را راه از روم است و بعضی را از شام و بعضی را از عجم^۲ و بعضی را از چین و بعضی را از راه دریا از طرف هند و یمن. پس اگر در راه‌ها نظر کنی، اختلاف عظیم و مباینت^۳ بی حدست؛ اما چون به مقصود نظر کنی، همه متفق‌اند و یگانه، و همه را درون‌ها به کعبه متفق‌اند. و درون‌ها را به کعبه ارتباطی و عشقی و محبتی عظیم است که آنجا هیچ خلاف نمی‌گنجد. آن تعلق نه کفرست و نه ایمان، یعنی آن تعلق مشوب^۴ نیست به آن راه‌های مختلف که گفتیم. چون آنجا رسیدند، آن مباحثه و جنگ و اختلاف که در راه‌ها می‌کردند که این او را می‌گفت که تو باطلی و کافری و آن دگر این را چنین نماید. اما چون به کعبه رسیدند، معلوم شد که آن جنگ در راه‌ها بود و مقصدشان یکی بود. مثلاً اگر کاسه را جان بودی، بنده کاسه‌گر بودی و با وی عشق‌ها باختی. اکنون این کاسه را که ساخته‌اند، بعضی می‌گویند که این را چنین می‌باید برخوان نهادن و بعضی می‌گویند که اندرون او را می‌باید شستن و بعضی می‌گویند که مجموع را و بعضی می‌گویند که حاجت نیست شستن. اختلاف درین چیزهاست. اما آنکه کاسه را قطعاً خالقی و سازنده‌ای هست و از خود نشده است متفق علیّه است و کس را در این خلاف نیست.^۵

۱۹۸

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

۱. سیدحیدر آملی، جامع الاسرار، چاپ هانری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، ص ۸۵.

۲. در اینجا یعنی ایران.

۳. تفاوت، تمایز، جدایی.

۴. آمیخته.

۵. فیه ما فیه، ص ۹۰-۹۱.

و این ابیات از مثنوی:

صد کتاب ار هست جز یک باب نیست صد جهت را قصد جز محراب نیست
این طرق^۱ را مَخْلَصی^۲ یک خانه است این هزاران سنبل از یک دانه است
گونه‌گونه خوردنی‌ها صد هزار جمله یک چیز است اندر اعتبار^۳

* صدرای شیرازی در مفاتیح الغیب جمله الطرق إلى الله را آورده و حکیم علی نوری که طولانی‌ترین دوره تدریس آثار صدر از آن اوست، در حواشی خود بر کتاب نامبرده، در ذیل این جمله می‌نویسد:

در گزارش‌ها آورده‌اند که چون سلطان محمود شهرهای هند را فتح کرد، راهبی (از هندوان) را به نزد او آوردند که بسی سالخورده بود و زیر لب کلماتی زمزمه می‌کرد. سلطان از مترجم پرسید چه می‌گوید؟ گفت می‌گوید: خدا! خدا باز پرسید: از او سؤال کن مگر شما خدا را می‌شناسید؟ راهب در پاسخ سخنی به هندی گفت و مترجم آن را چنین بازگو کرد: در یک دایره، تمام خطوط مستقیمی که محیط را به مرکز وصل می‌کنند، با یکدیگر برابرند.

۱۹۹

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

حکیم نوری گوید: گویا در پاسخ راهب، نوعی اشاره به فحوای این آیه کریمه هست: هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه زمام اختیارش به دست او (حق تعالی) است؛ و البته سنت پروردگار من در میان آفریدگان، تدبیر امور به شیوه عادلانه و حکیمانه است.^۴

* در کتاب طاق‌دیس نراقی چنین خواندیم: بیان حدیث الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلاق. استاد گفتند: آنچه را نراقی در معراج السعادة در ضرورت محبت عام به تمامی موجودات نگاشته، می‌توان مکمل معنای این حدیث شمرد و این هم متن آن: «سزاوار است که آدمی، با تمامی ذرات موجودات محبت عام داشته باشد؛ از آن‌رو که جملگی آنها پرتوی از آثار قدرت حق و از انوار وجود مطلق است؛ و محبت خاص او نسبت به بعضی، به جهت خصوصیت نسبتی باشد که به حق دارند:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست^۵

۱. راه‌ها.

۲. محل‌رهایی، پناهگاه.

۳. مثنوی، دفتر ۶، ابیات شماره ۳۶۷۹-۳۶۸۱.

۴. هود: ۵۶. و رک: حواشی نوری بر مفاتیح الغیب، به دنبال متن آن.

۵. معراج السعادة، ص ۵۶۱.

فصل پنجم

چند نکته

در نامه ای از عین القضاات چنین خواندیم:

* عموم جهودان و مسلمانان و ترسایان، در تفضیل متبوع خود^۱ چنان شده اند که اگر ایشان را مثلاً گردن بزنند، در خاطر ایشان گذر نکند که ممکن است که حق به دست خصم ایشان باشد.^۲ استاد گفتند: سعدی در یکی از سروده های خود همین معنی را در نظر داشته. آنجا که می گوید:

یکی یهود و مسلمان نزاع می کردند	چنان که خنده گرفت از حدیث ایشانم
به طیره ^۳ گفت مسلمان گر این قبالة من	درست نیست خدایا یهود میرانم
یهود گفت به تورات می خورم سوگند	وگر خلاف کنم همچو تو مسلمانم
گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد	به خود گمان نبرد هیچ کس که نادانم ^۴

* در تمهیدات عین القضاات می خواندیم:

دریغا هفتاد و دو مذهب که اصحاب (پیروان آنها) با یکدیگر خصومت می کنند، و از بهر ملت (آیین) هر یکی خود را (برای خود) ضدی می دانند و یکدیگر را می کشند. و اگر همه جمع آمدندی و این کلمات را از این بیچاره (عین القضاات) بشنیدندی، ایشان را مصور شدی که همه بر یک دین و یک ملت اند ... اسم ها بسیار است اما عین و مسمی یکی باشد، ترا ظهیرالدین خوانند و خواجه خوانند و عالم خوانند و مفتی خوانند؛ اگر به هر نامی حقیقت تو بگردد، تو بیست ظهیرالدین باشی. اما اسم تو یکی نباشد، و مختلف باشد و مسمی یکی باشد.^۵

استاد گفتند: مولانا همین معانی را در نظر داشته و گفته:

تو به صورت رفته ای ای بی خبر	زان ز شاخ معینی بی بار و بر
گه درختش نام شد گه آفتاب	گاه بحرش نام گشت و گه سحاب
گرچه فردست او، اثر دارد هزار	آن یکی را نام شاید بی شمار

۲۰۰

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

۱. برتردانستن کسی که از او پیروی می کنند.

۲. نامه ها، ج ۲، ص ۳۹۱؛ با عین القضاات، ص ۳۷.

۳. خشم، قهر.

۴. کلیات سعدی، ص ۱۷۷.

۵. تمهیدات، ص ۳۳۹.

آن یکی شخصی ترا باشد پدر	در حق شخصی دگر باشد پسر
در حق دیگر بود قهر و عدو	در حق دیگر بود لطف و نکو
صد هزاران نام و او یک آدمی	صاحب هر وصفش از وصفی عمی
هرکه جوید نام گر صاحب ثقه است	همچو تو نوید و اندر تفرقه است
تو چه برچفسی ^۱ بر این نام درخت	تا بمانی تلخکام و شورریخت
درگذر از نام و بنگر در صفات	تا صفات ره نماید سوی ذات
اختلاف خلق از نام افتاد	چون به معنی رفت آرام افتاد ^۲

در ادامه، مولانا با نقل داستان نزاع چهار تن ترک، فارس، عرب، رومی بر سر انگور و عنب و اُزم و استافیل این اندیشه را عرضه می‌کند که دعواهای گوناگون بر سر نام است و اگر از نام بگذرند و طالب حقیقت و معنی باشند، می‌فهمند که با وجود اختلاف آنان بر سر اسامی، همه یک حقیقت را می‌جویند.

* نیز در تمهیدات خواندیم:

از عادت پرستی دست بردار که عادت پرستی بت پرستی باشد (و در دنباله، مصداق عادت پرستی را رفتار کسانی می‌داند که به تصریح قرآن، در برابر دعوت پیامبر به ترک آیین باطل، بر پیروی خود از پدران خویش پافشاری می‌کردند. می‌گوید: نبینی که قدح^۳ این جماعت چگونه می‌کند: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ^۴ (ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و در پی آنان راه می‌سپاریم).^۵

استاد گفتند: به گفته سید گیسودراز، شارح عین القضاات، لازمه ترک عادت پرستی، نه تنها آزادی از بند تقلید پدران، بلکه خودداری از تقلید تمام کسانی است که عامه مردم در سنین مختلف، اقوال ایشان را چشم و گوش بسته می‌پذیرند. می‌گوید: عادت پرستی چه باشد؟ مثلاً اگر یک بت پرست بچه است، بر آن عادت گرفته است ... هم بدین قیاس هرچه تو قرار گرفته‌ای و چیزی دانسته‌ای و از مولانایی مذکر (ملای واعظ) شنیده‌ای و از معلم محله که تعلیم می‌کند و عوام الناس را امام شده است، هم بر این قیاس: مفسر و محدث و فقیه و مفتی و مجتهد، همه را در زاویه و خلوتخانه فراموشی حبس کن، و همه را از خود به در کرده بیرون آی.^۶

۱. برچسبی.

۲. مثنوی، دفتر دوم، ص ۲۹۶-۲۹۷.

۳. عیب جویی.

۴. الزخرف: ۲۳.

۵. تمهیدات، ص ۱۲.

۶. منتخبات شرح تمهیدات، ص ۳۶۱.

* این رباعی از عین القضاات را خواندیم:

آتش بزنم بسوزم این مذهب و کیش عشقت بنهم به جای مذهب در پیش
تا کی دارم عشق نهان در دل ریش مقصودِ رهی^۱ تویی نه دین است و نه

استاد گفتند: این بیت دیگر را هم عین القضاات بارها آورده:

بالقادسیّة فتیّة ما ان یزّون العارَ عاراً لا مسلمونَ ولا مجوسَ ولا یهودَ ولا نصارا^۲

سپس گفتند: اگر چنین سخنانی از عین القضاات عجیب می‌نماید، از شیخ الاسلام والمسلمین بهاء الدین محمد عاملی (شیخ بهایی) بشنویم که:

دین و دل به یک دیدن، باختیم و خرسندیم در قمار عشق ای دل کی بود پشیمانی؟
زاهدی به میخانه سرخ‌رو ز می دیدم گفتمش مبارک باد بر تو این مسلمانی

و:

یا رب چه فرّخ طالع‌اند آنان که در بازار عشق دردی خریدند و غم دنیا و دین بفروختند

سپس این ابیات را از شاگرد شیخ بهایی، صدرا خواندند:

بشنو این نکته ز لفظ مولوی	کو چه نیکو گفته اندر مثنوی
عاشق آن باشد که چون آتش بود	گرم‌رو، سوزنده و سرکش بود
لحظه‌ای نه کافری داند نه دین	ساعتی نه شک شناسد نه یقین
با فسرده چون کند یک دم قرار	کو ز خود آتش برآرد چون چنار
رفته‌رفته نور خالص می‌شود	نار او از نور بالا می‌رود ^۴

استاد گفتند: اگر دین ظاهری در برابر عشق و محبت رنگ می‌بازد، از آن است که پیشوایان راستین دین، دین را جز محبت چیزی نمی‌دانند و می‌گویند: هل الدین إلا الحب^۵ (آیا دین جز محبت است؟) و آرامگاه شهیدان راه حق و عدالت را «مصارع عشاق شهدا - قربانگاه عاشقان شهید»

۱. بنده.

۲. با عین القضاات، ص ۳۱.

۳. در قادیسیّه جوانانی‌اند که عار را عار نبینند، نه از مسلمانان‌اند نه از زرتشتیان، نه از یهودان، نه از ترسایان. نک: نامه‌ها، ج ۲،

ص ۲۵۳؛ تمهیدات، ص ۲۲؛ با عین القضاات، ص ۵۳.

۴. ملاصدرا، مثنوی، ص ۱۲۵.

۵. حدیث امام باقر (ع): سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۰۱.

می خوانند^۱ و برترین مردم را کسی می شمارند که به عبادت عشق ورزد و آن را به دل دوست دارد^۲ و چنین عبادتی را از آن آزادگان و رهاسدگان از بند هرگونه بیم و چشم داشت محسوب می دارند.^۳

* در نامه ای از عین القضاات می خواندیم:

آتش به دلم در زدی و نفت به جان
و آنگه گویی که راز ما دار نهان^۴

استاد گفتند: در لغتنامه دهخدا، در ذیل مدخل نفت این بیت نیامده است. من گفتم: در پاره ای دیگر از سروده های عین القضاات نیز واژه نفت آمده است. از جمله:

وقتی ابزارهای شهادت فجیع خود - کشتن و سپس در بوریائی پیچیدن و نفت بر آن ریختن و سوزاندن - را آماده دید، این رباعی را گفتم:

ما مرگ و شهادت به دعا خواسته ایم
گر دوست چنان کند که ما خواسته ایم
و آنگه به سه چیز کم بها خواسته ایم
ما آتش و نفت و بوریا خواسته ایم^۵

و من با اشاره به مصرع آخر، در منظومه چهارده بند گفته ام:

حلاج شد از دار فنا فنای در حق
نفت آتش و بوریا گزینه کدام کس است؟
استاد گفتند: چون سخن از نفت در میان است، این گزارش را نیز درباره استخراج نفت در قرن هشتم هجری و نقش درویشان در این مورد داشته باشید:

قاضی شوشتری آورده است که سلطان محمد خدا بنده به درخواست یکی از درویشان حکمی صادر کرد و به موجب آن، درویشانی را که برای استخراج نفت اقدام به حفر چاه می کردند، از مالیات معاف داشت: روزی در حدود باکو به (بادکوبه) به درویشی صاحب دل رسید. آن درویش چنان که وظیفه او بود، به خدمت قیام نمود و تحفه و تبرکی پیش سلطان آورد. سلطان می خواست که در حق او انعامی فرماید. درویش چنان که طریقه او بود ابا نمود. چون سلطان مبالغه نمود، گفت: مرا به زر و سیم و رخت و لباس احتیاجی نیست. اما چون پادشاه مبالغه می فرماید، اشاره فرماید که اگر درویشان جهت نفط چاهی فرو برند، به سبب متوجهات دیوانی متعرض نشوند. بفرمود تا حکم نوشتند و با او دست برادری گرفت و گفت مرا فراموش مکن. آن درویش بنا بر عهد مؤاخاة و مراعات دوستی، هر سال برای

۱. کلام امام علی (ع): بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

۲. حدیث امام صادق (ع): بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۳.

۳. حدیث امام صادق (ع): اصول کافی، ج ۲، ص ۸۴.

۴. نامه ها، ج ۲، ص ۴۱۹.

۵. با عین القضاات، ص ۶۴.

سلطان تبرکی بفرستادی، و سلطان آن را به یکی از مقربان خود قرامحمد نام سپردی، تا مجموع را ضبط کرده روز وفات در مصالح تجهیز و تکفین او صرف کند.^۱

* در کتاب کاشف الغطا^۲ این اندرز مسیح (ع) را خواندیم:

مانند خورشید باش که بر نیکوکار و بدکردار و پاک و ناپاک پرتو می افکند و در دنباله،
من این ابیات را از صدرا خواندم:

بر همه کس مهربان شو همچو مهر بر همه نیکی رسان همچون سپهر
بنده حق را به چشم حق ببین تا نباید بودند با کس به کین
لعنت و نفرین مکن ورد زبان آتش دوزخ میفروز از دهان
از عیوب مردمان می باش کور از مرآت بر همه می پاش نور
بر همه کس دُر فشان شو چون سحاب عکس نور از دل فشان چون آفتاب^۳

استاد گفتند: آنچه را صدرا در کسر الاضنام نگاشته، به سروده های او ضمیمه می کنیم:

کسی که دانشمندی را دوست دارد تألیفات او را هم دوست خواهد داشت و آن گاه همه آفریدگان
تصنیف خدای برترند؛ و تمامی اجزای عالم و صور کائنات، از حیوان و نبات، نوشته های
الهی اند که بر صفحات و اوراقِ قابلیات، به قلم حق رقم خورده و دیدگان ما از دیدن حرکتِ قلم
او و ذات او ناتوانند. پس کسی که خدا را دوست دارد، شایسته است همه چیز را دوست بدارد؛
زیرا همه چیز ساخته اوست و عشق به علت از عشق به لوازم و آثار جدا نتواند بود، بلکه
دوست داشتنِ آثار، با عنایت به اینکه این آثار از اوست، همان دوست داشتن مؤثر است

بنابراین محبت عارف، به هر چیزی و هر کسی، بازگشت به محبت خدا می نماید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست^۴

با آرزوی توفیق برای همه پژوهشگران و منتقدان

۲۰۴

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۳۶۲.

۲. الدین و الاسلام، ص ۴۵۱.

۳. ملاصدرا، مثنوی، ص ۱۸۴.

۴. کسر الاضنام، ص ۶۸، ۸۴-۸۵.